

نقش تربیت در رفاه و کیفیت زندگی

اجتماع و اقتصاد متغیر امروزی سازگار کند ، و از آنجا که تغییرات جدید هم حد و مرزی نمی‌شناسند نقش فرد در اجتماع متغیر امروز بصورت انطباق دائم با دگرگونیها و تحولات که به غلط فی نفسه اهمیت و ارزش پیدا کرده‌اند بیرون آمده است و بدین ترتیب انسان استقلال فردی و فکری و معنوی خود را در مقیاس قابل توجهی از دست داده است . در حالیکه در یک جامعه سنتی به علت سنتی که جامعه در رابطه با ارزشها و هدفها و جهان بینی مسلط در جامعه دارد استقلال و خود بودن فرد تا اندازه‌ی زیادی محفوظ می‌ماند و بهمین ترتیب تربیت به مفهومی بکار می‌رود که این استقلال معنوی فرد را در رابطه با اشیاء و امور به نسبت معقولی حفظ کند . نتیجه نهائی اینک کیفیت زندگی و رابطه آن با تربیت در چنین جامعه‌ای همیشه از اهمیت خاصی برخوردار است . در بحث زیر مشکلات برخورد این دو دیدگاه متفاوت بیان شده است .

اگر قصد از زندگی فقط برخوردار شدن از تعدادی وسائل مادی نباشد و حالت و طرز تفکر انسان هم در رابطه با اشیاء و امور و چگونگی بهره‌گیری و استفاده از آنها مورد توجه باشد ، لزوماً " نقش تربیت در زندگی اهمیت بسزائی پیدا می‌کند . متأسفانه در رابطه با توسعه و شیوع تمدن جدید مغرب‌زمین نه تنها زندگی یعنی تعداد و سائلی که روز بروز افزایش پیدا می‌کنند ، بلکه تربیت و حتی درکی که مردم امروز از وجود انسانی خود دارند صورت شیئی و وسیله پیدا کرده است . اقتصاد علوم جدید صنعتی که بر اساس تولید و مصرفش از حد نیاز استوار است ، در دگرگونی و شاید بتوان گفت انحراف مفهوم تربیت اثر قابل توجهی داشته است . تربیت در جامعه امروز به معنی انطباق و سازگاری بکار برده می‌شود ، بدین صورت که مسئولان و دست اندر کاران امور تربیتی و وظیفه خود می‌دانند آدمی را طوری بیرورانند تا او بتواند خود را با اوضاع و احوال

با وجودیکه امکانات مادی بشر متجدد در طی چند قرن گذشته بسرعت و درمقیاس قابل توجهی افزایش یافته است، احساس رضایت و آرامش خاطر و در نتیجه احساس خوشبختی وی رو به ضعف نهاده است. انسان امروزی در حالیکه وسائل مادی فراوانی در اختیار دارد و آزادی عمل زیادی در بهره‌گیری و لذت بردن از جهان مادی و زندگی دنیوی برای خویش فراهم کرده است، بیش از هر زمان دیگر از داشتن مشکلات بی‌شمار گله‌مند است و از وفور کمبود و نقصان فریاد می‌زند. امروزه آدمی پای صحبت هر کس که می‌نشیند آنقدر درد دل می‌شنود که غم خودش را فراموش می‌کند، و در این میان بین عالم و عامی، مرد و زن و پیر و جوان چندان فرق نیست. دانشمندان و اساتید دانشگاهها که به اصطلاح عالمان زمان حاضرند و کارگران ساده که در مقام مقایسه با متخصصان بی‌شمار جامعه امروزی عامی بحساب می‌آیند، مردان و زنانی که هنر زندگی کردن را فراموش کرده‌اند و بدنبال چیزی می‌گردند که خود بدرستی نمی‌دانند چیست، پیران سپیدموئی که در هرج و مرج و آشفتگی معیارهای رفتاری و کرداری جهان امروز هوس جوانی به سرشان زده است و جوانانی که هوسناکانه میل دارند یک شبه ره صدساله بروند، همه و همه ناراضیند و احساس کمبود می‌کنند، می‌خواهند چیزی دیگر یا بیشتر داشته باشند و آرزوهای انجام نشده و دور و درازی دارند که در آتش آن، بوته سرسبز زندگیشان را می‌سوزانند و شادی لحظه حاضر و حال را به اندوه رویاها و آرزوهای آینده‌ای مبهم تبدیل می‌کنند. گوئی بین افزایش امکانات مادی و بهره‌گیری از زندگی دنیوی و احساس رضایت و خرسندی نسبت معکوس برقرار است.

آدمی وقتی مردم امروز را می‌بیند که از صبح تا شام در تلاش بر آوردن خواسته‌های خویشند و رضایتی هم ندارند، خود را در برابر سئوالات مختلفی می‌بیند، مثلاً "از خود می‌پرسد آیا حالت روحی مردم همیشه مثل امروز بوده و آیا گذشتگان ما هم همینطور زندگی می‌کردند و همیشه ناراضی و ناخرسند بودند؟ آیا در طبیعت جهان خاکی و زندگی دنیوی سری است که موجب می‌شود آدمی تلاش کند، زحمت بکشد و آرامش خاطر هم نداشته باشد؟ و آیا برآستی نمی‌شود طوری زندگی کرد که هم از امکانات مادی در حدی معقول بهره‌گرفت و هم راضی زیست؟ و...."

شاید اگر ما در یک جامعه اروپائی و یا امریکائی زندگی می‌کردیم، می‌پنداشتیم که بین گذشته و امروز بین انسان سنتی دیروز و انسان متجدد امروز فرقی اساسی وجود ندارد. بشر همیشه در پی برآوردن خواستها از یک طرف و در جستجوی رضایت خاطر و خوشبختی

از طرف دیگر بوده است ، ولی هیچوقت هم نه واقعا " گامیاب و مقصی المرام شده و نه به خوشبختی و خرسندی حقیقی رسیده است . و شاید هم مثل بسیاری از مردم امروز تصور می کردیم ، بهتر است آدمی آنقدر مشغول باشد که وقتی برای فکر کردن در مورد بدبختی و خوشبختی نداشته باشد !

اما خوشبختانه ما در فرهنگی زندگی می کنیم که در آن هنوز هنر گرانقدر زندگی کردن از یاد نرفته و تجربیات و تفکراتی از گذشتگان داریم که اگر زحمت فهم آنها را بخود هموار کنیم ، می تواند ما را در کبیر و دار زندگی و انقشای کنونی مفید افتد . بنابراین بهتر است از اینجا شروع کنیم که در گذشته چه نوع تربیتی در این جامعه وجود داشته که موجب می شده مردم کم و بیش از زندگی خرسند باشند . و بدنبال این پرسش به تغییرات و تحولاتی که در نوع تربیت انسانها در جوامع متعدد صنعتی رخ داده است اشاره می شود . و آنگاه از مقایسه این دو نوع تربیت که خود حاصل دو نظرگاه متفاوت است ، سعی می شود نتیجه ای بدست آید :

همه ما می دانیم که در فرهنگ سنتی ایران زندگی و تربیت در هم آمیخته شده بودند .

زندگی نظم و ترتیبی تجربه شده داشت که از نسل به نسل می رسید ، و در این نظم و ترتیب اشیاء و امور و انسان جایی مشخص و معین داشتند . اشیاء برای استفاده انسان و هدفی که داشت بکار گرفته می شدند . امور مربوط به زندگی انسان بودند ولی در وقوع و یا عدم وقوع آنها ، انسان قدرت مطلقه نداشت ، یعنی هیچگاه انسان ادعا نمی کرده می تواند بر همه امور زندگی مسلط شود و گردش جهان بهناور را مطابق میل خود در آورد . و بالاخره انسان از منشاء حیات خود اطلاعی داشت و امکانات و محدودیت های خویش را می شناخت .

این سه نکته در همه فعالیت های زندگی رسوخ کرده بودند و چون بین ترتیب و زندگی جدائی نبود ، شیوه زندگی سنتی انسانی را می پروراند که با انسان متجدد فرقی اساسی دارد . چون این سه نکته آنقدر اساسی است که شناخت دقیقتر آنها ما را یاری می کند تا طبیعت تربیت و زندگی گذشتگان خود را بیشتر درک کنیم و شاید از این رهگذر و در کبیر و دار زندگی پر آشوب و آشفته کنونی عملا " از آنها بهره گیریم ، کمی مفصل تر به تشریح سه نکته مذکور می پردازیم :

تفصیل اشیاء و امور و انسان در نظم تجربه شده زندگی گذشتگان ، جایی مشخص داشتند .

نخست ببینیم اشیاء چه اهمیتی و مقامی در فرهنگ سنتی ما دارند . اشیاء برای استفاده انسان است . انسان حوائجی دارد و خواستهائی و بهمین واسطه از اشیاء بمنظور رفع حوائج خویش استفاده می کند . مهم نیست که آدمی چه چیزی را به خدمت می گیرد ؛ یک چرخ نخ ریسی ، یک خانه مسکونی و یا یک وسیله برای سفر ، مهم این است که در گذشته جامعه سنتی ما این آگاهی و معرفت وجود داشت که اشیاء و سائلی هستند برای رسیدن به هدف . یعنی هیچگاه آدمی جای وسیله و هدف را با هم عوض نمی کرد . توجه به این نکته در رابطه با شناختی که از انسان و حوائج و تعالیاتش وجود داشت اهمیت به سزائی دارد . چون یکی از مشکلات اساسی انسان متجدد این است که او وسیله و هدف را در هم آمیختو در وسیله هدف را می جوید و این کوششی بیهوده و عبث است .

اما اموری که در زندگی یک انسان رخ می دهند . آدمی در گذشته اعتقاد داشت این اعتقاد بر اساس قبول و پذیرش در مورد عوام و یا حاصل تحقیق و یقین در مورد متفکران و جویندگان بود - که در حد خویش آزادی و اختیار دارد ، اما این اختیار و آزادی بیحد و حصر نیست . در نتیجه آدمی قادر است دست به انجام اموری بزند ولی نه بدان مفهوم که تصور کند آزادی وی آنقدر بی انتهاست که وی می تواند همه امور جهان بزرگ را در دست گیرد و بر طبیعت و جهان مسلط شود و در حقیقت چون خدائی زمینی آنچه خواست بکند . نتیجه عقلی و روانی این دیدگاه در امور مختلف زندگی انسان آشکار می شد ؛ در فکر و استدلال و علم آدمی حد خود را حفظ می کرد .

مهمتر از دونکته فوق جای خود انسان در فرهنگ سنتی ایران است . انسان در یک جامعه سنتی موجودی آواره و سرگردان نیست که نه غایتی دارد نه راه به جایی می برد . انسان از طریق دین و عرفان درک کرده است که حقیقتی بوده هست و زندگی وی در جهان خاکی معنی و مفهومی دارد . این مهمترین اصل در جهان بینی و تفکر سنتی فرهنگ ماست که اثرات عمیقی در جنبه های مختلف زندگی جامعه ما داشته است . این ارتباط معنوی با منشاء حیات ، نیروی امید را در دل آدمی زنده نگه می دارد و مانع از این می شود که آدمی از افراط به تفریط گراید و در پوچی و بیهودگی گذران کند .

نکته دیگری که در رابطه با آنچه گذشت در خور اهمیت است موضوع امکانات و محدودیت های انسان است . انسان امکانی دارد و محدودیتی و غفلت از هر یک از این جنبه های وجودی وی را با مشکلاتی روبرو می کند . توانائی خوردن برای انسان امکانی است ،

اما انسان نمی تواند در بیست و چهار ساعت مشغول خوردن باشد و نه قادر است همه خوردنی ها را با هم ببلعد ، و این محدودیت انسان را می رساند .

و بالاخره آخرین نکته در فرهنگ سنتی ما مسئله شناخت حوائج و خواسته های آدمی و ارتباط آنها به امکانات و محدودیت های اوست . آدمی حوائجی اساسی دارد که طبیعتاً در رفع آنها می کوشد . اما متأسفانه خواسته ها و تمایلات و آرزوهای انسانی حد و انتهائی نمی شناسند . از طرفی چون امکانات آدمی محدود است چنانچه برای خواسته ها و تمایلات خویش حدودی در نظر نگیرد زندگی وی در تب رسیدن باین تمایل و آن خواست تباہ می شود و روی آسایش هم نخواهد دید . این علم و معرفت از انسان موجب می شد که آدمی در گذشته از روی علم و آگاهی در پی پروراندن صفات و فضائلی در خود باشد که به وی امکان دهد تا بین تمایلات و امکانات خویش تعادل برقرار کند و در سایه این تعادل براحتی و آسایش برسد . قناعت ، صبر ، تحمل ، گذشت ، فداکاری ، احسان ، خیرخواهی ، عفت ، نجابت ، احسان و غیره فضائلی بودند که در انسان پرورده می شدند تا وی در نتیجه داشتن این فضائل هم به تعادل و طبیعتاً به خرسندی و رضایت برسد و همه به مقام و کمالی که استعداد رسیدن به آن بدون داده شده است .

در اینجا باید این نکته را هم یادآوری کرد که بر خلاف تصور بسیاری از متفکران متجدد که به علت بی اطلاعی از علم النفس گذشتگان ما می پندارند صفات و فضائلی چون قناعت و صبر و تحمل حالانی تا آگاهانه بودند و تنها اثری تلقینی داشتند ، باید دانست که پرورش این صفات که در همه جامعه ما و بین قشرها و گروه های مختلف اجتماعی متداول بود از روی آگاهی کامل انجام می شد و حاصل علم و معرفتی بود که انسان از تمایلات نفسانی ، امکانات و محدودیت های خویش و سعادت و عقلائی که می توانست در خود تحقق بخشد ، بدست آورده بود .

فکر می کنم نتیجه تربیت اینگونه صفات و فضائل در انسان ، برای همگان روشن باشد . با اینهمه به اهم نکات حاصل از این نوع تربیت و اثری که در ایجاد احساس رضایت و خرسندی در فرد دارد ، منحصرآ اشاره می شود .

آزادی درونی راستین انسانی که از صفاتی چون قناعت ، صبر ، تحمل و گذشت برخوردار است به مراتب بیشتر از انسانی است که این صفات را نمی شناسد . در همین آزادی و فراغ خاطر ، رضایت و خرسندی باطنی هم نهفته است . و بالاخره انسانی با فضیلت هیچگاه

شادی و فرح لحظه حاضر و حال را فدای اندوه میل و آرزوی فردا نمی‌کند. شادی و انبساط خاطری که حاصل تربیتی معنوی است نه می‌توان با هیچ وسیله مادی فراهم کرد و نه چیزی به ارزشمندی آن در جهان خاکی پیدا می‌شود.

اینرا هم نباید فراموش کرد که این نوع تربیت متداول در فرهنگ سنتی ایران اثرات اجتماعی نیز بهمراه داشت. از دیدگاهی اجتماعی، جامعه‌این صفات و فضائل را تأیید و تقویت می‌کرد، در نتیجه اثر این صفات و فضائل در محیط زندگی و مسکنی انسانها هم آشکار می‌شد. فعالیت‌های جامعه در زمینه علوم، فنون و اقتصاد حدود معقول توسعه‌را نمی‌شکستند. معمولاً "به اندازه احتیاج و مصرف تولید می‌شد، و اقتصاد جامعه در خدمت ارزشها و هدفهایی بود که انسانها در رابطه با عوالم معنوی برگزیده بودند، اقتصاد وسیله بود نه هدف. در نتیجه مشکل ایجاد حوائج مصنوعی و تحمیل آن به مردم به کمک وسائل ارتباط جمعی وجود خارجی نداشت، یعنی مشکلی که مردم را در جامعه‌های صنعتی متجدد تبدیل به مصرف‌کنندگانی زودپذیر و بی‌مقاومت کرده است.

به همین ترتیب آرامش خاطر و رضایتی که در دل و درون مردم بود در اماکن و شهرها هم انعکاسی می‌یافت. شهرها از سکوت و آرامشی برخوردار بودند که جوابگوی نیاز معنوی و درونی انسان است.

وضع‌ی که توجیه شد تا چند دهه قبل در همه فرهنگ سنتی ایرانی مصداق داشت، اما بتدریج که ارتباط با جوامع صنعتی غربی توسعه یافته است، و جهان بینی‌ها و افکار و عقاید متضاد غربی‌ها در فرهنگ ایرانی داخل شده‌اند، وضع فوق دچار اختلال شده است. بنابراین باید دید طبیعت نگرش و طرز تفکر کنونی مغرب زمین چگونه است که بهر جا وارد می‌شود تضاد و اختلال بوجود می‌آورد. البته همه می‌دانیم که تفکر سنتی اروپای قبل از رنسانس با تفکر سنتی فرهنگ‌ما - یا وجود داشتن وجوه اختلاف - بسیار نزدیک بود. اما طرز تفکر انسان متجدد مغرب زمین چیزی دیگر است. برای انسان متجدد اشیاء و امور و انسان دیگر در نظمی تجربه شده جای معینی ندارند. این آشفتنگی بحدی است که انسان گاهی به خودش هم به عنوان شئی می‌نگرد. انسان موجودی است سرگردان و نابسامان که بی‌هدف در جهان خاکی در تلاش است. و چون در مورد منشاء و غایت حیات تردید دارد، هر جنبه‌ای از زندگی و هر امری از آن امور آن، ممکن است بصورتی مبالغه‌آمیز برای وی تبدیل به هدف و غایت زندگی شود. در نتیجه همین نگرش فرق اساسی بین وسیله و هدف برای

انسان متجدد ارزش و اهمیت خود را از دست داده است. در رابطه با موضوع مورد بحث بهتر است همین مسأله و وسیله و هدف که اکنون بدان اشاره رفت مورد مذاکره بیشتر قرار گیرد.

نمونه بارز اختلاف وسیله و هدف در جامعه صنعتی مغرب زمین، فعالیت و تلاش عظیمی است که انسان به نام اقتصاد و توسعه اقتصادی صرف می کند. آدمی درست نمی داند که در این میان هدف چیست و وسیله کدام؟ ظاهراً "مسأله را متفکران جدید و متخصصان اقتصاد به این صورت برای مردم مغرب زمین توجیه کرده اند که غرض از فعالیت های اقتصادی تأمین رفاه مردم است. اگر این ادعا حدودی می شناخت و اگر حامیان این افکار تصویری روشن از حوائج و خواسته های مادی داشتند که تأمین آنها رضایت مردم را موجب می شود، چندان ایرادی بر آن وارد نبود. اما حقیقت امر این است که مفهوم رفاه مفهومی روشن و مشخص نیست و نظام اقتصادی تولید و مصرف غربی بر اساسی استوار است که این رفاه تا ابد تحقق نخواهد یافت. چون در نظام اقتصادی جدید باید مدام تولید شود تا خرج های سگین اقتصاد به قیمت کفاف زندگی و عمر و شادی اثباتها بحرکت خود ادامه دهد. و چون تولیدات باید مصرف شوند، مدام حوائج مصنوعی ایجاد می شود و آنها را بکمک وسائل ارتباط جمعی بخورد مردم می دهند. و در پشت این تلاش مذبحخانه عده ای متفکر عالیقدر و کاملاً "انسان دوست نشسته اند و نگران تغذیه و آرزوهای مردم هستند و با صدا و جنجال به مردم تلقین می کنند که اگر این نظام اقتصادی همین شکل و سرعت بکار خود ادامه ندهد، خوراک مردم را نمی شود تأمین کردن. کوشی این امر اجتناب ناپذیر است که مثلاً برای سوبسی ها صدها رقم پنیر را در شکل و اندازه های مختلف تهیه نکرد بجای یکم نوع پنیر خوب که ممکن است ضروری بنظر برسد. به این ترتیب می بینیم که مسأله رفاه مردم به عنوان هدف فعالیت های اقتصادی در جامعه متجدد امروزی دروغی آشکار است. انسان موجودی مصرف کننده و معنادار شده است، معنادار به مصنوعات و تولیدات متنوع و بی شمار جامعه صنعتی، معنادار روزنامه، رادیو، تلویزیون، سینما، اتوبوس، سیگار، الکل، مواد مخدر و امور جنسی. و تمام کوشش و نیروی انسان از صبح تا شب صرف می شود تا سازمان و نظام اقتصادی و اداری جدیدی که بشر ظاهراً "بمنظور رفاه و آسایش خویش ایجاد کرده است، نگهداری شوند و در هم فرو نریزند. اینجاست که بخوبی می بینیم که هدف و وسیله جای شان عوض شده و تشخیص این دو از هم چندان ساده به نظر نمی رسد. و از آنجا که اشکال و پیچیدگی در جامعه جدید علامت پیشرفت و توسعه است، چندان جای نگرانی نیست اگر

امروزه تشخیص هدف از وسیله هم مشکل و پیچیده شده باشد! اما چرا انسانها مقاومت خود را در این بازار آشفته اقتصاد و اجتماع متجدد از دست داده‌اند؟ چون در انسان متجدد از صفات و فضائلی که در انسان مقاومت و نیروی لازم برای مقابله با محرکات بیرونی ایجاد می‌کنند، جز اسمی نیست. صفاتی مثل قناعت، صبر، گذشت، و نجابت تبدیل بکلمات مهجوری شده‌اند که باید فقط در فرهنگ بدنیاال معنی آنها گشت. و چرا انسان متجدد در پی کسب و پرورش فضائل در خود نیست. چون علوم جدید همه جنبه‌های وجودی انسان را در بر نمی‌گیرند. و در نتیجه علم انسان از خودش و وجودش و امکانات و محدودیت‌هایش ناقص و جزئی و پراکنده و سطحی است. و همین علم سطحی و ناقص است که تا بدانجا توسعه یافته که حیات وی را در جهان خاکی بصورت جدی تهدید می‌کند!

به علت فقدان علمی راستین از نفس‌نیات، انسان متجدد بدون در نظر نظر گرفتن امکانات خویش، به آرزوها و تمایلات خویش پر و بال می‌دهد، دنبال کردن هر میلی و هر خواستی در جامعه بی بند و بار کنونی با مانعی اساسی روبرو نمی‌شود. حالت وصفی که در یک جامعه سنتی حرص نامیده می‌شد. در جامعه متجدد کنونی میل و خواستی مشروع است که دنبال نکردن آن نشانه بیماری است و سرکوب کردنش موجب پیدایش عقده روانی. به همین علت جامعه مدام در آتش افزایش امکانات اقتصادی و مالی و همزمان با آن ایجاد خواستهای ساختگی و غیر ضروری می‌سوزد. *شکوه علوم انسانی و مطالعات فلسفی*

اما بر فرض هم که انسان‌ها نخواهند آگاهانه و از روی استعمار وضع و موقع خود را در جهان آفرینش درک کنند، اجباراً "ناگزیر می‌شوند برده عقلمند و فراموشی را بدرند و در مورد نگرش افراطی خود تجدید نظر کنند. و این تجدید نظر اجباری در یکی دو دهه اخیر در رابطه با مشکلات حاصل از توسعه علوم و تکنولوژی جدید و مسائل مربوط به اکولوژی رخ داده است.

امکانات جهان خاکی و امکانات انسان محدود است. اگر انسان نخواهد بین خواستهای محدودیت‌های خود تعادلی بوجود بیاورد حاصلش همین بحرانی است که تمدنهای غربی را با اشکالات اساسی روبرو کرده است.

در مغرب زمین چند سالی است که در رابطه با مشکلات حاصله از صنعتی شدن جامعه و توسعه شهرنشینی و دماها مشکل دیگر این سؤال پیش آمده است که آیا آنچه امسرا پیشرفت گذاشته بودند لواقعا "پیشرفت است"، و آیا نمی‌شود طوری دیگر زیست‌تاشادی زندگی حال

فدای اندوه آرزوها و خیالهای آینده نشود؟

تردیدی که در مورد پیشرفت پیدا شده است و مشکلاتی که در نتیجه استفاده غیر معقول از طبیعت، منابع معدنی، گیاهی و حیوانی و محیط مسکونی بروز کرده است، انسان متجدد مغرب زمین را واداشته است تا کمی خود را محدود کند و تا اندازه‌ای صفت قناعت از یاد رفته را باخاطر بیاورد. اما تحقق این امر نه برای نظام اقتصادی غربی و نه مردمی که مقاومت درونی را از کف داده‌اند و جز در پی لذت‌های گذرا که آنهم به قیمت‌گزار عمر و شادی خویش بدست می‌آورند نیستند، ساده نیست. درست مثل این‌می‌ماند که کودکی را ناز - پرورده و لوس بار بیاوریم و بعد از وی انتظار گذشت و صبر و ادب و تحمل و قناعت داشته باشیم.

*

* *

اکنون موقع آن رسیده است که از مقایسه وضع و طرز تفکر و رفتار انسان در مورد رفاه و آسایش در فرهنگ ایرانی خودمان و فرهنگ صنعتی مغرب زمین نتیجه‌گیری کنیم؛ انسانی که از تربیتی سنتی برخوردار بوده است معمولاً "شادی و آسایش را در خودش و درونش جستجو می‌کند، چنین انسانی آنقدر سجایا و فضایل انسانی و معنوی در خود پرورانده که پاره‌ای از کمبودها و مشکلات خارجی او را نگران و مضطرب نمی‌کند و فرح و انبساط خاطرش را به غم و اندوه رسیدن و یا نرسیدن به خواسته‌ها و تمایلات بی‌حد و حصر تبدیل نمی‌کند.

اما انسان متجدد خیال کرده است که اگر وسائل و اشیاء را افزایش دهد و بخواست‌ها و تمایلات و هوسهایش پرورال دهد بر فاه و آسایش می‌رسد. اما از آنجا که فاه و آسایش خاطر فقط امری بیرونی نیست، این تصور و تفکر انسان متجدد، راه صوابی در پیش پای نوع انسان نگذاشته است. امروز هم ما شاهد این واقعیت هستیم که وسائل و اشیائی که بشر متجدد برای تأمین رفاه بکار گرفته است، خیلی بیشتر از ایجاد رفاه مشکل و ناراحتی و دردسر برای وی فراهم کرده است. تنها یکی از این وسائل را برای نمونه در نظر می‌گیریم تا ببینیم این وسیله که بمنظور رفاه و آسایش در زندگی بشر اختراع شده است آیا واقعا^{۱۱} این هدف را تحقق داده است یا نه؟ مثلاً "اثر اتوموبیل در زندگی بشر چگونه بوده است؟ بدون شک با اتوموبیل می‌توان در بعضی از موارد و در بعضی از اماکن، سریعتر از اسب یا پیاده روی حرکت کرد.

اما در شهری بزرگ مثل تهران برای اینکه به محل کارمان برسیم و حوائج ساده زندگیمان را برطرف کنیم نیمی از وقت ما هر روز در راه صرف می‌شود، صرفنظر از اینکه آلودگی هوا، ناراحتی حاصل از رانندگی، مشکلات مربوط به تصادفات، سرو صدای وحشتناک حاصل از حرکت اتومبیل‌ها ما را در برابر دهها مشکل دیگر قرار داده است، تازه در اینجا ما به مخارج سنگینی که صرف احداث خیابانها و جاده‌ها می‌شود که همه از طریق مالیاتی که بصورت مختلف بوسیله مردم پرداخته می‌شود، هیچ اشاره‌ای نکرده‌ایم و هیچ‌یک از ما نمی‌توانیم منکر این واقعیت شویم که بشر متجدد در حالیکه اینهمه وسائل سریع ارتباطی را در اختیار دارد، مرتباً "از کمبود وقت می‌نالد. به زبان خلاصه بشر زندگی و عمرش و شادیش را فدا می‌کند تا به آسایش و رفاه برسد.

در نتیجه ما باید از تجربیات گذشتگان و از واقعیات موجود و تجارب تلخی که مغرب زمینی‌ها از توسعه بی‌رویه و یک‌بعدی اقتصادی بدست آورده‌اند، بصورتی عاقلانه استفاده کنیم. قبل از اینکه به نتیجه گیری نهائی بپردازیم لازم است برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهمی تاکید کنیم که در وضع فعلی ناگزیر باید برای همه طبقات و قشرهای اجتماعی مناسب با وضع و حالشان حداقل وسائل رفاهی مورد نیاز جامعه امروز فراهم شود. ولی بدون شک باید تصویری روشن هم از این وسائل رفاهی داشته باشیم. اما آنچه که از طریق تربیت قابل تحقق است، منوط به اینکه شرائط و لوازم تربیت بمفهوم وسیع کلمه فراهم باشد، این است که مردم یاد بگیرند که اولاً "زندگی در جهان خاکی بدون داشتن مشکل ممکن نیست. فهم این نکته بسیار مهم است چه شما جامعه‌ای انسانی را در طول تاریخ گذشته و یا حال و آینده نمی‌توانید تصور کنید که مشکلاتی نداشته باشد. از طرفی این نکته هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی صادق است. یادگیری این نکته یک زمینه فکری و روانی سالمی برای پذیرش و مقابله با مشکلات فراهم می‌کند و مانع از این می‌شود که آدمی بخاطر هر ناراحتی زمین و آسمان را بهم بریزد. البته فهم این نکته بدان صورت هم نیست که ما برای رفع مشکلات خود تلاش نکنیم، بلکه مقصود از آن ایجاد تعادل در آدمی است.

ثانیاً "آدمی ناگزیر است اقتصاد را به مفهوم دقیق کلمه یاد بگیرد و در زندگی بکار بندد. اقتصاد از نظر معنی لغوی کلمه بسیار زیبایی است. متأسفانه امروز وقتی از اقتصاد صحبت می‌شود دو تصور در ذهن بوجود می‌آید. با آدمی می‌پندارد، مقصود از اقتصاد مال -

اندوزی و جمع ثروت و افزایش مال و منال بصورتی بی انتها و رقابت و چهار تاهشت تا کردن و بالاخره طمع و حرص سیراب نشدنی است که امروزه ظاهری مقبول و همه پسند بخود گرفته است .
 یا انسان خیال می کند مقصود از اقتصاد کتابها ، مقالات ، نظریه و بحث های طولانی و تمام نشدنی متفکران در امور مادی است که بدون رعایت اقتصاد کلام و قلم و کاغذ چون سیلی بنیان کن وارد زندگی مردم امروز شده اند . اما در نفس امر هیچکدام از ایندو اقتصاد نیستند . اقتصاد هنر است و حکمت . باین مفهوم که آدمی از وسائل و اشیاء به اندازه و در حد مورد نیاز استفاده کند . این هنر به آدمی آزادی عمل می دهد و به او قدرت تاءمل و تفکر می دهد و مانع از این می شود که وی مصرف کنندهای زود پذیر و بی اراده باشد .

ثالثاً " گو اینکه ممکن است این نکته به مذاق مردم امروز خوش نیاید ، اما اگر مردم یاد نگیرند که با هوسبازیهای خود بهر شکل و صورت و در هر زمینه ای مبارزه کنند ، ممکن نیست که فراهم کردن وسائل رفاهی و در اختیار داشتن امکانات بیشتر مادی موجب رضایت و خرسندی آنها شود . در این زمینه هم جامعه و هم فرد باید بصورت جدی اقدام کند و جلو هوسبازی را بگیرد . اگر با آگاهی در این زمینه اقدام شود ، ممکن است وسائل و اشیاء صنعتی جدید هم به خدمت گرفت و در حد یک وسیله ضروری از آنها استفاده کرد . اما مبارزه با هوسبازی در سطح فرد و جامعه موقعی به نتیجه عملی می رسد که انسانها دقیقاً درک کنند که فرد و جامعه بدون داشتن فضائل و سجایای مثل آنچه که گذشتگان داشتند ، ممکن نیست به سلامت و سعادت برسد .

مردم امروز - و باز در این مورد هم بین دانشمندان و جاهل امروز چندان قرق نیست . وقتی از فضائل و سجایای اخلاقی و معنوی صحبت می شود ، با بیان غیر منطقی خود که این امور مربوط به گذشته است و در دنیای پیشرفته امروز این صحبت ها مطرح نیست ، بسادگی می گذارند احساسات و هوسشان بر عقلشان چیره شود . گوئی ممکن است جامعه ای بدون داشتن سجایای چون گذشت ، صبر ، تحمل ، فداکاری و احسان و بالاخره معنویت کمال و پیشرفتی حاصل کند .

رابعاً " بر خلاف تصور بسیاری از مردم امروز که می پندارند پرورش سجایا و صفات اخلاقی و معنوی برای انسان قید است ، باید با توجه به تجربیات ارزنده ای که ما در این زمینه در فرهنگ خود داشته ایم بتدریج مردم درک کنند که گرچه ممکن است در بدو امر

پرورش صفات و سجایای پسندیده با در نظر گرفتن احساسات و هوا و هوس‌هایی که در نفس انسانی است، کمی مشکل بنظر برسد، اما در حقیقت کوشش در این زمینه کوشش در راه کسب قدرت و نیروی درونی و آزادی فردی است. تنها در این صورت است که آزادی فردی و اجتماعی مفهومی عمیق و راستین پیدا می‌کند. چون انسانی که یاد گرفته است به این ترتیب تعادلی در خود بوجود آورد، می‌تواند در برابر محرکات دنیای بیرون مقاومت لازم ابراز کند. دیگر اوست که انتخاب می‌کند. چنین انسانی مصرف‌کننده و معتاد نیست. به قیمت تکرار باید یادآور شود که هر چه ممکن است این نکات برای مردم امروز که به بی بندوباری عادت کرده‌اند، ناخوشایند و حتی بی معنی جلوه کند. اما اگر فرد و جامعه امروز دریی آنست که از اسارتی که زندگی صنعتی و مادی امروز بدان گرفتارش کرده است، رهائی یابد، ناچار است که امکانات و حدود انسانی خویش را بشناسد و با توجه به مشکلات عدیده‌ای که تمدن مادی و صنعتی مغرب زمین بوجود آورده است، دقیقاً "بدانند که رفاه و آسایش واقعی فقط در افزایش وسائل مادی و حرص مال اندوزی و جمع ثروت نیست. چه اگر چنین بود، انسان غربی می‌بایست تاکنون سیر و خرسند شده باشد. اما امروز بخوبی می‌بینیم که انسان متجدد هر چه دارد و با اینکه خیلی زیاد هم دارد، باز دنبال چیزی دیگر می‌گردد.

و سرانجام ما در فرهنگ ایرانی خویش آموخته‌ایم که انسان فقط موجودی مادی نیست تا با داشتن وسائل مادی سیر و راضی شود حتی اگر همه دنیا را هم داشته باشد، معنویت انسان هم در تامین رفاه و آسایش و آرامش خاطر او سهمی دارد که نباید نادیده گرفته شود.

پروژه ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی